



پیک پرشور

متن مقاله منسوب به شهید پروانه اسکندری (فروهر) است که در دی ماه سال ۱۳۷۳ به بهانه بیست و هفتمین سال رحلت پهلوان به تحریر در آمده است:

هفدهم دی ماه یادآور خاطره تلخ و جانکاه پرواز ابدی جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۴۶ شمسی می باشد. قهرمانی که رفت تا بر کرسی ابدی پهلوانی عصر ما تکیه زند و با افسانه و اساطیر هم آغوش شده، به ابدیت بپیوندد.

جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۰۹ خورشیدی در خانی آباد یکی از قدیمی ترین محلات جنوبی تهران چشم به جهان گشود، پدرش ارباب رجب تختی یخچال دار بود و اوقات فراغت را در زورخانه کنار پهلوانان می گذراند. تاثیر پدر و حضور در زورخانه های متعدد، وی را به سوی این محراب مهر و جوانمردی کشید. نخستین تجربه های ورزش کشتی را در سال ۱۳۲۴ در باشگاه فولاد واقع در خیابان شاهپور سابق به مدیریت مرحوم حاج حسین رضی زاده کسب کرد و خیلی زود به یمن روح بلند و اعتقاد دینی و بازوان توانا، حریفان کهنه را از میدان بدر کرد و در جایگاه قهرمانی کشور نشست.

در خاطرات وی می خوانیم: «من که همیشه از تصویر «پالم» سوئدی می ترسیدم بر آن شدم تا تصویرهای سفید و سیاه او را در پوششی از طلا جاداده و همیشه مقابل دیدگانم قرار دهم، من با آن پوست های مختلف و چشم های رنگارنگ خو گرفتم. من می دانستم که باید شمایل آن ها را مد نظر قرار داد و دندان بر روی جگر گذارد و برای پیروزی بر آن ها تلاش کرد. من چنین کردم، هر چند به موفقیت نهایی خود نرسیدم.»

و از زبان دوستانش می شنویم: «انگار دیروز بود، بعد از آن که «آنا تولی آلبول» امید تیم شوروی توسط غلامرضا تختی ضربه فنی می شود، او

قبل از آن که لباس به تن کند، نزد زن و دو فرزند «آلبول» رفت، از زن معذرت خواست و آن دو طفل را که انگشت حسرت شکست پدر را به دهان داشتند نوازش کرد، او حریف نبود، فرشته یی بود که خداوند برای نوازش آفریده بود. درخشش جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۳۰ فزونی گرفت، یعنی مقارن با شکوفایی زمامداری روانشاد مرحوم دکتر محمد مصدق و اوج نهضت ملی شدن صنعت نفت. او در مسابقات کشتی هلسنیکی مقام دوم قهرمانی جهان را کسب کرد و بدین گونه پهلوان ۲۰ ساله ما با چهره نجیب و مهربان بانگاه شرم آلود، یکبار به توجه همگان را به سوی خود جلب نمود.»

تختی در کنار بدنسازی و پهلوانی با شناخت نهضت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق به پرورش روان پرداخت و خیلی سریع در جرگه مصدقی های با ایمان قرار گرفت. این خبر بر دشمنان مصدق، که در راس آن ها درباریان بودند گران آمد و حيله و تزویر برای دور کردن پهلوان از صحنه سیاست اوج گرفت ولی نه زور و نه تزویر هیچ کدام در روح بلند و طبع والای او کارگر نیافتاد و تا پایان همچنان بر سر آرمان خود ایستادگی کرد. بارها پرچم سه رنگ ایران به همت او در میدان های بزرگ جهانی به اهتزاز درآمد ولی آن چه از تختی حماسه ای از یاد نرفتنی ساخت، نه تنها قدرت پهلوانی و پیروزی های درخشان او، که جوهر بلند و والائیده اش بود، بلکه در زمانه فضیلت سوزی که پایداری باران راه را، جز در لحظه های گلوله باران نمی شد تصدیق نمود، تختی به گونه ای سمبل استقامت و پایداری در تلاش برای رهایی از سلطه اهریمنانه استبداد و فساد حکومت و حامیان قدرتمند خارجی آن گردید. شرکت آشکار و صمیمانه تختی در کوشش های سیاسی به



تختی، تو قهرمان
ره آزادی پیموده و
که چون افسانه‌ها در
خواهی داشت.

ماندنی گشت.

تختی در زمان خود تا ژرفای روح و جان جوانان ایران تاثیر گذاشت. بسیار بودند قهرمانانی که بر کرسی قهرمانی جهان ایستادند ولی هیچ یک گستردگی نفوذشان بر جامعه و جوانان چون تختی نبود. تختی برای جوانان ایران نشانه مردانگی و جوانمردی، صداقت و خدمتگزاری، پاک‌ی و دور بودن از آلودگی و بالاخره سرشار از عشق به میهن و آزادی و سربلندی ملت ایران بود. جوانان ایران تختی را تنها به اعتبار قدرت بازوانش نمی‌ستودند و او را برای خود الگو نساخته بودند، بلکه عزم راسخ جهان پهلوان در حمایت از نهضت ملی و راه مصدق و خدمت به مردم، او را تابدان درجه از محبوبیت و اعتبار رسانده بود.

امروز جوانان این مرز و بوم با گرمی داشت جهان پهلوان تختی، به اعتباری به تمامی خصلت‌ها و باورهای آن همیشه بزرگ و آن یل دوران ادای احترام می‌کنند و برآند تا با تمام نیرو و مسئولیت‌های بزرگی را که در زمینه پاسداری از آزادی ملت، استقلال میهن و ساختن ایرانی آباد و جامعه‌ای نیکبخت بر عهده دارند، پذیرا شوند.

غلامرضا تختی، رستم دوران، برافرازانده درفش افتخار، کارمند ساده راه آهن بود و با حقوق اندک، بار زندگی خود و خانواده‌اش را به دوش می‌کشید.

تختی، آن پیک پرشور پیروزی، آن همیشه قهرمان، بیست و هفت سال پیش در هفدهم دی ماه به سرای باقی شتافت و در این بابویه در آرامگاه مرحوم شمشیری به خاک سپرده شد. او تا پایان زندگی و تا پای مرگ، روی از آرمان بزرگ خویش بر نتافت و گوشه چشمی هم به حاکمان ستمکار نشان نداد.

یاد آن مصدقی مبارز پیوسته گرمی باد.

ویژه بر گزیده شدن او به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی ایران، چنان دستگاه استبداد را به خشم آورد که از ورود او به باشگاه‌های ورزش که خانه دوش بود جلوگیری به عمل آورد. وقتی تختی در کشتی نباشد یعنی هیچ. وقتی کشتی نمی‌گرفت و برای تماشا به سالن می‌آمد مسابقات را تحت الشعاع قرار می‌داد و تختی - تختی شعاری بود که پیر و جوان می‌گفتند و او را می‌خواستند، او به همین راضی بود، ولی تکلیف کرده بودند که به سالن هم نیاید و خیلی سخت است پهلوانی که همه چیزش کشتی است حتی برای تماشای کشتی هم به سالن نیاید، ولی تختی با ایمانی شکست‌ناپذیر از راه ملت دور نگشته و سنگر جبهه ملی ایران را ترک نگفت.

کسانی که با او سروکار داشتند به خوبی می‌دانستند که روح ناسیونالیستی او به قدری قوی بود که تنها چیزی که امکان داشت اشک از دیدگان او سرازیر سازد پیروزی‌ها و شکست‌هایی بود که نصیب کشورش می‌گردید. در مواقع پیروزی، اشک شادی و در وقت شکست اشک غم و اندوه. جنبه این پیروزی‌ها از هیچ جهت فرقی نمی‌کرد، یعنی برای او سیاست، اقتصاد، ورزش وقتی با ناسیونالیزم آمیخته شود علی‌السویه است. به دنبال همین انگیزه بود که در جریان زلزله بوئین زهرا، با تلاشی خالصانه به کار جمع‌آوری هدیه‌های نقدی و جنسی مردم پرداخت و با توجه به علاقه و اعتقادی که مردم به او داشتند، کاروانی عظیم ترتیب داد که بیش از پیش بر حیثیت رژیم لطمه وارد آورد. این حرکت خیرخواهانه او که از عمق احساس صادقانه‌اش نسبت به مردم سرزمینش سرچشمه گرفته بود تاثیری شدید بر همه افراد ملت، به ویژه جوانان گذارد. تختی را باید از قهرمانانی به شمار آورد که در تاریخ حیات یک ملت ماندنی می‌شوند، چنان که پوریای ولی